

# تحلیل موقعیت نیروهای انقلابی در ایران

بیژن جزنی



منبع: انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، 1357

تایپ مجدد: گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی  
آدرس در فیسبوک: <https://www.facebook.com/groups/889724647753847>

تحلیل طبقاتی جامعه به شرطی می‌تواند به شناخت نیروهای انقلابی و در نتیجه به سازماندهی و بسیج این نیروها کمک رساند که نه تنها از ترکیب و نقش اقتصادی طبقات و قشرها شناخت علمی به ما بدهد بلکه به خصوصیات اجتماعی، فرهنگی و بالاخره موقعیت سیاسی این طبقات و قشرها پردازد. متأسفانه در

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

آدرس در فیسبوک: <https://www.facebook.com/groups/889724647753847>

این مساله نیز مارکسیسم بد آموخته شده، ذهنی و مدرسه‌ای، مثل همیشه به جای این که راهنمایی در عمل باشد، وسیله ای برای گواهی در عمل شده است. در میان این گرایش سطحی عالم نمایانه، ما به مارکسیست‌هایی برمی‌خوریم که نه تنها در پرتو ایدئولوژی علمی طبقه کارگر راه را بهتر از آنان که با شناخت علمی پدیده‌های اجتماعی سر و کار ندارند می‌شناسند بلکه مارکسیسم در دست این افراد به آیات بی مصرف تنزل یافته است. همواره بین این سطحی انگاشتن مارکسیسم-لنینیسم و درک عمیق و خلاق آن مبارزه بوده و خواهد بود.

گرایش‌های نادرست در برخورد با مسائل تحلیل طبقاتی جلوه‌های مختلفی پیدا کرده است. برخی از رفقا در تعیین و تعریف طبقات و قشرها تنها به رابطه آنها با مالکیت ابزار تولید توجه می‌کنند و بر اساس این ضابطه می‌خواهند مساله‌ای چنین پیچیده را حل کرده و از آن در تعیین خط مشی سیاسی خود استنتاج‌هایی کنند. عده ای دیگر، در تئوری، برای همه چیز فرمول دارند و از نقش طبقه و قشر در سازمان اجتماعی کار و در نتیجه این دو مقدمه، میزان سهم بردن از حاصل کار و به عبارت ساده‌تر کمیت و کیفیت مصرف نیز گفتگو به میان می‌آورند ولی در عمل از انطباق فرمول با واقعیت درمی‌مانند. نارسائی عمده در این نحوه برخورد، باز مثل [نمونه]<sup>1</sup> پیش، از نداشتن تماس زنده و فعال با جامعه و توده مورد بحث ناشی می‌شود و در درجه بعد از بدآموختن تئوری که اغلب نه به موازات مبارزه و پراتیک بلکه همچون دروس مدرسه برای یک امتحان آخر سال به خاطر سپرده شده است. اگر این رفقا یکباره تئوری علمی را به کنار بگذارند و با ذهنی خالی و با استعدادی متوسط به پدیده‌های دور و بر خود بنگرند اغلب نتیجه ای درست تر از حاصل این دانش نیمه تمام و نادرست به دست می‌آورند. پس عجب نیست اگر آن‌ها که با شناخت عامیانه و یا در مجموع غیرعلمی با مساله ای برخورد می‌کنند از این «مارکسیست‌های همه‌چیزدان و هیچ ندان» بهتر واقعیت را درک کنند.

شناخت طبقات بر اساس الف: رابطه آنها با مالکیت وسایل تولید، ب: نقش آنها در سازمان اجتماعی کار، و نتیجه این دو، یعنی سهمی که از تولید می‌برند ما را به تعیین نقش اقتصادی طبقات و قشرها قادر می‌سازد. اما این شناخت برای درکی که ما باید از یک نیروی اجتماعی داشته باشیم کافیهست؟ حتما نه. ما باید بلافاصله پس از برخورد با مساله از دیدگاه اقتصادی، به موقعیت فرهنگی و اجتماعی طبقه بپردازیم. آیا طبقه، پروسه‌هایی را از سر گذرانده [است] تا فرهنگ طبقاتی خود را ساخته و هضم کرده باشد؟ آیا طبقه تجاری را از سر گذرانده [است] تا دوران کودکی آن سپری شده باشد؟ و بالاخره نه تنها تعریف اجتماعی و فرهنگی طبقه ضروریست بلکه باید به تعریف سیاسی و تعیین موقعیت سیاسی و ایدئولوژیک طبقه رسید. در این مراحل از شناخت است که آن سادگی سطحی از بین می‌رود و درک یک مقوله پیچیده اجتماعی با فرمولی مرکب و پیچیده انجام می‌گیرد. فقط با این شرط است که شناخت تئوریک می‌تواند از شناخت عامیانه افراد و جریان‌های سیاسی پیشی گرفته واقعیت را در نه سطح و موارد جزئی بلکه در عمق و در پروسه‌های طولانی‌تر و بزرگتری شناخته آن را به کار گیرد. لنین در شناخت طبقه کارگر تاکید می‌کند که باید تعریف روانشناسی را حتماً به تعریف اقتصادی طبقه کارگر بیافزاییم. باید بدانیم که طبقه کارگر از چه درجه ای از آگاهی برخوردار است و روحیه او در چه حالتی است. آیا وحدت طبقاتی و موقعیت خود را در برابر بورژوازی و دیگر طبقات و قشرها درک می‌کند و به قدرت خود آگاهی دارد

---

<sup>1</sup> کلیه توضیحات در کروشه ([ ]) از ویراستار می‌باشد.

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

آدرس در فیسبوک: <https://www.facebook.com/groups/889724647753847>

یا نه؟ و بالاخره آیا سازمان‌های رهبری کننده طبقه رشد کمی و کیفی کرده اند، و قدرت سازمان یافته طبقه به وظیفه طبقاتی خود عمل می‌کند یا هنوز طبقه بودن رهبری است. چنین است و وظیفه سنگینی که در تحلیل طبقاتی و شناخت نیروها در برابر ما قرار می‌گیرد.

برای نویسنده، انجام این تعهد به خصوص در موقعیتی که این سطور نوشته می‌شود، باری سنگین است. بنابراین، در چند صفحه ای که در این متن به تحلیل نیروهای انقلابی ایران اختصاص داده شده، کوشش می‌کنیم که طرحی از مساله به دست دهیم تا این مساله نیز همچون دیگر مسائلی که در این نوشته مطرح شده، از جانب رفقای که وقت و صلاحیت آن را دارند به طور مشروح و دقیق‌تری مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

## موقعیت طبقه کارگر ایران

در برخورد با مسایل سیاسی با طبقه کارگر از دو جنبه برخورد کرده ایم. هرکجا از جنبش طبقه کارگر یاد شده [است] مقصود، جریان‌های سیاسی یا حرکات سازمان‌یافته اقتصادی است که با طبقه کارگر و ایدئولوژی آن پیوند داشته و نماینده سیاسی یا اقتصادی این طبقه به شمار رفته است. تحت این عنوان از حزب توده، اتحادیه‌های کارگری اصیل (نه ساختگی) و گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست که پس از خرد شدن حزب توده در کشور ما تا به امروز ظاهر شده و فعالیت کرده‌اند، نام برده شده است. البته قبل از ایجاد حزب توده، دسته‌های سوسیال دموکرات، حزب کمونیست و جریان‌های کوچک دیگر به درجات مختلفی نماینده ایدئولوژیک طبقه کارگر در جامعه ما بوده‌اند. بنابراین هرکجا از طبقه کارگر، ولو بدون ذکر جنبش یا پیشاهنگ یا هر عنوان دیگری یاد شده و به رسالت، هژمونی و نقش سیاسی آن اشاره شده است منظور نمودهای سیاسی و سازمان‌یافته این طبقه است. در این فصل نیز ما مطلب را از موقعیت اقتصادی طبقه کارگر آغاز کرده و به موقعیت سیاسی آن خاتمه می‌دهیم.

طبقه کارگر نه تنها پس از کودتای مرداد 32 از نظر سیاسی شکست خورد و طی دو سال پس از آن تقریباً از نظر سیاسی خلع سلاح شد بلکه توقف و سپس حرکت قهقرایی بورژوازی ملی در برابر رشد بورژوازی کمپرادور (تجاری) طبقه کارگر را به مفهوم اقتصادی آن نیز ضعیف کرد. کارخانه‌های داخلی نه تنها در این سالها رشد نکردند، بلکه برخی از آنها ورشکست و تعطیل شدند. کارگاه‌های قدیمی در برابر فشار کالاهای خارجی تعطیل شد و بالاخره کاهش تولید و صدور نفت تصفیه شده، تعطیل نسبی پالایشگاه آبادان و اتوماسیون در امر استخراج و صدور نفت خام، که نتیجه‌اش کاهش سریع و چشمگیر کارگران صنعت نفت بود نشانه سیر قهقرایی طبقه کارگر به خصوص در چهره صنعتی آن در کشور ما در این دوره است. سپس با آغاز رشد بورژوازی کمپرادور صنعتی و سپس افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی، دوره جدیدی در رشد طبقه کارگر آغاز می‌شود که در دهه اخیر مسیر خود را با سرعت بیشتری می‌پیماید. در حقیقت، وقفه چند ساله اول پس از کودتا به معنی وقفه‌ای است که جامعه ما برای تغییر مسیر رشد خود از سر می‌گذراند. بورژوازی ملی از حرکت بازمانده و بورژوازی کمپرادور آغاز به رشد می‌کند. حرکتی که می‌رفت به یک دموکراسی ملی یا توده‌ای برسد، به حرکتی تبدیل می‌شود که حاصل امروزی آن سرمایه‌داری وابسته است.

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

طبقه کارگر امروز نسبت به دو دهه قبل به رشد اقتصادی چشمگیری نائل شده است. طبقه کارگر ایران به بخش‌های مختلف قابل تقسیم است. این تقسیم، نوعی قشربندی طبقه کارگر است. کارگر ساده، کارگران کارگاهی و کارگران صنعتی، سه قشر عمده کارگران به شمار می‌روند. کارگران کشاورزی، قشر جدیدی هستند که رو به رشد دارند. با این تقسیم بندی، ما کسانی را کارگر می‌شناسیم که اولاً مزد بگیرند، یعنی صاحب نیروی کار خود نیستند، ثانياً کار یدی انجام می‌دهند، ثالثاً کار یدی آنها الزاماً روی ماشین و در مراکز جمعی و پیشرفته تولید نیست. به این ترتیب، کارگران ساده ساختمان و راه (به اصطلاح عامیانه عمله) یعنی نیروی کار خالص بدون مهارت، ابتدایی‌ترین شکل کارگر و کارگران صنعتی در مجتمع‌های صنعتی پیشرفته و کارخانه‌های تولیدی، تکامل‌یافته‌ترین شکل طبقه کارگر در ایران به شمار می‌روند.

توقف چندساله مورد بحث و رشد سریع سال‌های اخیر، طبقه کارگر را به دو بخش قدیمی و جدید تقسیم کرده است. در حالی که کارگران قدیمی و کارگران جوان در کارگاه‌ها و مراکز واحدی کار می‌کنند مرزهای روشنی آنها را از یکدیگر جدا کرده است. کارگران قدیمی از نظر سن، تخصص و میزان درآمد و مسوولیت‌های خانوادگی از کارگران جوان قابل تشخیص‌اند. این کارگران که یک دوره یا دو دوره جنبش اقتصادی و سیاسی را از سر گذرانده‌اند، علیرغم عدم تحرک و محافظه کاری نسبی که ناشی از موقعیت سنی و حرفه‌ای آنها می‌شود از فرهنگ و آگاهی طبقاتی نسبی برخوردارند، معذالک جدایی آنها از نسل جوان طبقه کارگر، آثار جبران نشده شکست دو دهه قبل، که در این کارگران یأس، بدبینی و خودخواهی‌های فردی را دامن زده مانع بزرگی در انتقال این آگاهی به قشرهای جوان است. این دوگانگی، به خصوص در مهم‌ترین قشر طبقه کارگر، یعنی کارگران صنعتی دیده می‌شود. این کارگران، اغلب استادکار شده‌اند. آنها در حالی که دستمزدهای بهتری می‌گیرند، به کارگان جدید که فاقد هرگونه آگاهی و حتی فرهنگ کارگری هستند، به دیده تحقیر و از بالا می‌نگرند.

نسل جوان کارگران صنعتی و کارگاهی، از سطح آموزش (سواد) بیشتری نسبت به نسل قبل برخوردارند. بخش مهمی از این کارگران منشأ شهری کارگری و خرده بورژوازی دارند. در حالی که کارگران قدیمی اغلب منشأ دهقانی داشتند. کارگران جوان در حالی که فاقد فرهنگ کارگری هستند، خواسته‌ای اقتصادی-اجتماعی روشنی دارند که ناشی از ماهیت شهری آنها و تمایلاتی است که در دهه اخیر در روستا روی داده است.

تعداد کارگران صنعتی در بخش دولتی و خصوصی، در رشته‌های تولیدی و استخراج (کارخانه‌ها، نفت، برق و انرژی، معادن و مانند آن) نزدیک به 350 هزار نفر است. در حالی که کارگران کارگاه‌های سنتی شهری (مثل بنا، خیاط، کفاش، نجار، آهنگر، چاپخانه‌ها، قالی بافی شهری، ریسنده و بافنده کارگاهی) و کارگران خدمات (مثل راه آهن، رانندگان بارکش، مسافری و شهری، کارگران هتل و مهمانخانه‌ها و رستوران‌ها، کارگران حمام و آرایشگاه‌ها و مانند آنها) به مراتب بیشتر از کارگران صنعتی و حداقل 600 هزار نفر است. کارگران ساده ساختمان و راه در فصول مختلف تغییر می‌کنند ولی به طور متوسط 400 تا 500 هزار کارگر در این رشته‌ها فعالیت دارند. به این ترتیب، طبقه کارگر به تعریف اقتصادی آن، حدود 18% از کل نیروی شاغل کشور را تشکیل می‌دهد. اگر کارگران کشاورزی و بیافزاییم و نیروی بیکاران را که در شهرها و در فاصله شهر و روستا در جستجوی کارند، به این اردو بیافزاییم، بیش از 25% از جمعیت شاغل و در جستجوی کار را تشکیل می‌دهد. این به این معنی است که

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

طبقه کارگر ایران هیچگاه دارای چنین کمیتی نبوده است. این نیرو نزدیک به 50% تولید ملی را تولید می‌کند. رشد بورژوازی کمپرادور و سرمایه گذاری های خارجی به رشد بیشتر طبقه کارگر منجر می‌شود. در حالی که کار در کارگاه‌های عقب مانده تعطیل می‌شود، کار در صنایع و معادن و روی ماشین افزایش می‌یابد. در حالی که صاحبان کارگاه‌های قدیمی یعنی پیشه‌وران و سرمایه‌داران کوچک در حال زوالند، طبقه کارگر پا به پای رشد سیستم فعلی رشد می‌کند. موج قطع ناشدنی مهاجرت از روستا به شهر ادامه می‌یابد، پیشه‌وران و کسبه قطبی شده اکثریت آنها به صف کارگران می‌پیوندند. این به معنی رشد آتی طبقه کارگر است. اما آیا می‌توان نیروی اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر را با این کمیت و این زمینه اقتصادی تعیین کرد؟ اگر چنین بود می‌بایست دهقانان که در طول تاریخ فنودالیسم تا به امروز همواره بزرگترین کمیت اجتماعی را داشته‌اند، بزرگترین نقش اجتماعی و سیاسی را در جامعه بازی می‌کردند. واقعیت این است که باید موقعیت اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر را بشناسیم. باید طبقه کارگر را نه به طور مجزا بلکه در رابطه با دیگر طبقات و قشرها در نظر آوریم.

## موقعیت اجتماعی و فرهنگی طبقه کارگر

یکی از ویژگی های اجتماعی جامعه ما، موقعیت خرده بورژوازی نسبت به طبقه کارگر است. در حالی که به نسبت ضعف تاریخی بورژوازی صنعتی، طبقه کارگر به معنی واقعی و کامل آن رشد نکرده است، خرده بورژوازی شهری از رشد چشمگیری برخوردار بوده است. سیستم عقب مانده تولید کارگاهی، وسعت کمی و سلسله مراتب سیستم توزیع، و بالاخره بوروکراسی که تناسبی با نیروی تولیدکننده جامعه ندارد، در مجموع قشرهای مختلف خرده بورژوازی را رشد داده است. این ضعف اقتصادی-اجتماعی طبقه کارگر به صورت عقب ماندگی کیفی این طبقه در برابر بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تجلی یافته است. بنابراین رشد کمی خرده بورژوازی زمینه مساعدی برای رشد کیفی آن بود و در پروسه‌های اجتماعی-سیاسی در دوره‌های مختلف، این عدم تناسب که ویژگی انکارناپذیر جامعه ما است (و در اغلب جوامع وابسته و تحت سلطه نیز دیده می‌شود) همواره آشکار شده است. این واقعیت در جوانب مختلف موجب ظهور پدیده‌های مهمی شده که در این فصل با مهم‌ترین آنها برخورد می‌کنیم.

علیرغم این ضعف تاریخی که تا به امروز ادامه یافته، طبقه کارگر در سال‌هایی که به شکست منجر شد، از خودآگاهی و فرهنگ طبقاتی به مراتب بالاتری نسبت به امروز برخوردار بود. پروسه‌های اقتصادی-سیاسی، که از شهریور 20 آغاز و به کودتای 32 پایان یافت، در ایجاد خودآگاهی طبقاتی در طبقه کارگر نقش اساسی داشت. درحقیقت طبقه کارگر بدون خودآگاهی طبقاتی، بدون احساس همبستگی خود به عنوان یک طبقه، توده ای است متفرق و فاقد خصلت انقلابی. کار جمعی با ماشین و در مراکز مترکم در مدتی طولانی، زمینه را برای همدردی و همبستگی اقتصادی و سپس سیاسی طبقه کارگر فراهم می‌سازد. فرهنگ طبقه کارگر که حاصل شرایط مادی اوست نه ناگهانی و به محض شروع کار در کارخانه و کارگاه بلکه در یک پروسه طولانی که ترکیبی از پروسه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است و در رابطه با طبقات و قشرهای دیگر، با لمس کردن موقعیت طبقاتی خود در برابر دیگر طبقات، تکوین می‌یابد. طبقه کارگر ما، تا آن حد از فرهنگ خود و از خودآگاهی طبقاتی برخوردار است که چنین پروسه‌هایی را از سرگذرانده باشد. به این دلایل است که مهم‌ترین بخش طبقه کارگر ایران، یعنی

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

کارگرانی که امروز بین 18 تا 30 سال از سن‌شان گذشته، در پایین‌ترین سطح آگاهی طبقاتی بوده و هنوز فرهنگ طبقاتی در آنها جانشین فرهنگ قبلی آنها (دهقانی و خرده‌بورژوازی) نشده است. این بخش از طبقه کارگر با مشکلات و محرومیت‌های خود اساساً برخورد فردی می‌کند. از قدرت جمعی خود آگاه نیست، به دیگران اعتماد ندارد و می‌کوشد با کوشش‌ها و اقدامات فردی بر محرومیت خود غلبه کند. حرکات جمعی محدودی که طی دو دهه گذشته طبقه کارگر از خود نشان داده است، آنقدر محدود بوده است که نتوانسته نسل جدید طبقه کارگر را با آگاهی و فرهنگ طبقاتی آشنا سازد. کسانی که از انحطاط طبقه کارگر سخن می‌گویند و یا از نفوذ فرهنگ غیرکارگری در این طبقه حرف می‌زنند باید توجه داشته باشند که آنچه در برابر آن‌هاست نه انحطاط و نه جانشین شدن فرهنگ دیگری به جای فرهنگ طبقه کارگر است، بلکه این نشانه جوان بودن، بی‌تجربگی و قوام نیافتن فرهنگ کارگری است. متأسفانه بدون نضج گرفتن حرکت جمعی طبقه کارگر که قطعاً در آغاز شکل عمده آن حرکت اقتصادی خواهد بود (اعتراض‌ها و اعتصابات اقتصادی) امکان ندارد که با معجزه ای، طبقه کارگر از فرهنگ عالی طبقاتی و خودآگاهی برخوردار گردد. بدون چنین خودآگاهی، طبقه کارگر از ایفای رسالت تاریخی خود عاجز خواهد بود. چنین است ریشه عینی ضعف جنبش طبقه کارگر در شرایط امروز.

باید توجه داشت که قشرهای مختلف طبقه کارگر به‌خصوص در کشور ما که این قشرها از این جهت برخی قشرها به‌سبب رشته فعالیت رشد چشمگیری در دوره اخیر نداشته‌اند، از آگاهی طبقاتی برخوردارند<sup>2</sup>. لکن همین عدم رشد و توقف در آنها، نوعی واخوردگی و یأس ایجاد کرده است. کارگران چاپخانه‌ها (ماشین‌چی‌ها به‌خصوص حروف‌چینان) از جمله این قشرها هستند. شناخت فرهنگ قشرهای مختلف طبقه کارگر، برای هر جریانی که با این طبقه سروکار دارد، امری ضروری است. مثلاً فرهنگ کارگران کوره‌پزخانه با کارگران فلزکار و مکانیک تفاوت‌هایی آن‌چنان چشمگیر دارد که گاه بین دو طبقه آن‌قدر اختلاف دیده نمی‌شود. کارگران ساده راه و ساختمان با کارگران صنعتی به‌طور چشمگیری اختلاف فرهنگی دارند. در این مختصر، ما حتی قادر به ایجاد یک تماس حداقل با این مساله وسیع نیستیم. هدف، توجه دادن به عمق مساله و جلوگیری از برخورد ساده و سطحی است. یک مطالعه مختصر در یک حرفه از یک قشر نشان می‌دهد که با چه مساله ای سروکار داریم. مثلاً فرهنگ رانندگان کامیون‌های بیابانی را با نزدیکترین همکاران آنها یعنی رانندگان اتوبوس‌های بیابانی در نظر بگیریم. شرایط مادی کار و ضرورت‌های حرفه‌ای این دو گروه را به‌نحو بارزی از یکدیگر مجزا ساخته، رانندگان کامیون‌ها بیشتر به کارگر صنعتی نزدیکند و رانندگان اتوبوس‌ها را بیشتر به خرده‌بورژوازی. حروف‌چینان اغلب فرهنگی بینابین کارگر و روشنفکر دارند. فرهنگ طبقه کارگر در مجموع، در دوره‌های مختلف رشد آن تغییر می‌کند و فرهنگ قشرها نیز دگرگون می‌شود. لکن هنگامی که از این فرهنگ گفتگو می‌شود منظور خصلت‌های عمده آن است که نسبت به فرهنگ دیگر طبقات و قشرها به خوبی قابل تشخیص است. خصلت‌های عمده این فرهنگ در همدردی و برادری نسبت به افراد طبقه، همدردی و جوانمردی نسبت به دیگر زحمتکشان، وحدت و همبستگی، ترقی‌خواهی و فداکاری، کینه و تنفر از سرمایه‌داران و حکومت

---

<sup>2</sup> به نظر می‌رسد که این جمله باید به این تصحیح شود: «باید توجه داشت که قشرهای مختلف طبقه کارگر، به‌خصوص در کشور ما، با آن که این قشرها به‌سبب رشته فعالیت رشد چشمگیری در دوره اخیر نداشته‌اند، از آگاهی طبقاتی برخوردارند. (توضیح ویراستار)

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

ارتجاعي و بالاخره هوشیاری، دقت، پیگیری و جسارت خلاصه می‌شود. ترقی‌خواهی طبقه کارگر در این واقعیت ظاهر می‌شود که این طبقه علیرغم محرومیت از آموزش کافی، در برخورد با پروسه‌های فکری، مذهبی و اخلاقی مربوط به آینده از خود شایستگی غیرقابل انتظاری نشان می‌دهد. برخی قشرهای خرده‌بورژوازی مثلاً کسبه یا کارمندان دولت که هر دو از رفاه و آموزش بیشتری برخوردارند، در مقایسه با طبقه کارگر کهنه‌پرست و محافظه‌کار شناخته می‌شوند. آنچه را که برخی جریان‌های غیرکارگری از درکش عاجزند این است که آنها با قیاس بر ارزش‌ها و افکار خود انتظار دارند کارگران را مانند خود و حتی عقب‌تر از خود بشناسند. آنها تفاوت بین یک بازاری و یا کاسب درس‌خوانده را با یک کارگر صنعتی یا کارگاهی کم‌سواد از این حیث، درک نمی‌کنند. طبقه کارگر از اولین قدم‌های تولد خود شروع به جذب کردن و نمایان ساختن فرهنگ خود، ولو به صورت خام و ابتدایی، می‌کند. این رشد بطئی خودانگیخته فقط به شرطی می‌تواند تمام خصلت‌های طبقه خود را به منصفه ظهور برساند که با جنبش‌های وسیع و پیاپی این طبقه همراه گردد. طبقه کارگر در دوره‌ای کوتاه در جنبش و حرکت، به اندازه دهه‌هایی از رکود، رشد فرهنگی کرده و این رشد زمینه مادی آگاهی ایدئولوژیک او است. از اینجا است که آگاهسازی طبقه کارگر از طریق کار محدود فردی (سمپات‌گیری و تعلیمات) میسر نیست. این چنین کاری فقط در مقیاس وسیع در شرایط حرکت و جنبش که وسایل و تریبون‌های جمعی برای آگاهسازی توده‌ها به‌کار گرفته شده، می‌تواند از زمینه‌های آماده برای ایجاد تشکل طبقه سودمند گردد. نتیجه این اشارات این است که جریان‌های پیشرو طبقه کارگر در حالی که به ارزش بالقوه طبقه کارگر واقفند، نباید فریب کمیت خیره‌کننده این طبقه را در حال حاضر خورده، به نیروی بالفعل طبقه کارگر پربها بدهند، همچنان که انکار زمینه‌های آماده و امکانات بالقوه این طبقه و یا بدبینی و بی‌اعتقادی به طبقه کارگر به معنی قطع رابطه با این طبقه است.

## موقعیت سیاسی طبقه کارگر

موقعیت سیاسی طبقه کارگر به دو صورت ظاهر می‌شود:

اول- موقعیت اتحادیه‌های کارگری

دوم- موقعیت سازمان‌های سیاسی کارگری

در مورد اتحادیه‌ها این طبیعی است که این اتحادیه‌ها بسته به واقعی یا قلابی بودن خود و بسته به رابطه اتحادیه‌های واقعی با جریان‌های سیاسی طبقه کارگر ارزش پیدا می‌کنند. اتحادیه واقعی کارگری، نقش اساسی در رشد فرهنگ طبقه کارگر و آماده ساختن آن برای رشد سیاسی به عهده دارد. چنانکه می‌دانیم در شرایط فعلی، اتحادیه‌های واقعی امکانی برای ظهور ندارند. اتحادیه کارگری نیز قادر نیست به طور مخفی تشکیل شود زیرا وظایف آن ایجاب می‌کند از امکانات علنی و قانونی، ولو به حداقل، برخوردار باشد. ممکن است جماعتی از کارگران آگاه برای تدارک فعالیت‌های اقتصادی و صنفی، هسته یا محفلی به وجود آورند ولی این به هیچ وجه به معنی اتحادیه نیست. در شرایط فعلی علیرغم دیکتاتوری و نظارت سازمان‌های پلیسی بر اتحادیه‌های قانونی، برای کارگران آگاه امکان بهره‌برداری از این اتحادیه‌ها وجود دارد و غفلت از این وسیله به زیان طبقه کارگر تمام می‌شود. فراموش نباید کرد که همین اتحادیه‌های قلابی و کنترل شده فکر همبستگی و وحدت را به طبقه کارگر القاء می‌کند. برای توده‌های جوان طبقه

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

آدرس در فیسبوک: <https://www.facebook.com/groups/889724647753847>

کارگر، وجود این اتحادیه‌ها، نماینده حقوق طبقاتی آنها برای تشکل و مبارزه جمعی است. کارگران آگاه و جریان‌های سیاسی وابسته به طبقه کارگر باید با احتیاط از این امکانات برای ایجاد حرکت و تقویت فرهنگ طبقه کارگر استفاده کنند.

اما موقعیت جریان‌های سیاسی وابسته به طبقه کارگر که در طول این متن به حد کافی به آن پرداخته شده است، اکنون موقعیتی به شرح زیر دارد. جریان‌های وابسته به طبقه کارگر از وحدت برخوردار نیستند و طبقه کارگر از یک پیشاهنگ واحد برخوردار نیست. ترکیب جریان‌های وابسته به طبقه کارگر در رابطه با ترکیب و ساختمان جامعه ما، الزاماً ترکیبی است که در شرایط فعلی روشنفکران در آن نقش عمده دارند. علاوه بر شرایط عینی که این وضع را ایجاد کرده است، افتراق بین جریان‌های پیشرو و اثر اپورتونیزم روی طبقه که اثری بازدارنده و یا حداقل گنج‌کننده است، مانع این می‌شود که کارگران آگاه در حد موجودیت خود به جریان‌های انقلابی حاضر به پیوندند، و از اینجاست که مبارزه با دشمن خلق و دشمن طبقه ناگزیر با مبارزه ایدئولوژیک نسبتاً شدیدی در صفوف داخلی جریان‌های مترقی توأم می‌گردد. وحدت بین جریان‌های پیشرو، تنها می‌تواند در نتیجه یک پروسه مبارزاتی با دشمن که با مبارزه ایدئولوژیک همراه باشد، به دست آید. علیرغم موقعیت سیاسی نامساعد طبقه کارگر، راهی برای حل و فصل سطحی و غیراصولی اختلاف‌های موجود نیست. تردیدی نیست که در دو سال گذشته جریان‌های مارکسیست-لنینیستی که مشی مسلحانه را در پیش گرفته‌اند گام‌های بالارزشی در راه ایجاد یک پیشاهنگ واحد و انقلابی برداشته‌اند. معذک آنچه شده در برابر آنچه باید بشود اندکی بیش نیست. حرکت به سوی وحدت باید گام‌به‌گام و مرحله‌به‌مرحله پیش رود. اولین قدم، ایجاد و تحکیم وحدت بین جریان‌هایی است که در مشی و ایدئولوژی می‌توانند و باید به وحدت برسند. مرحله بعد، تعمیم وحدت در سراسر جنبش کارگری و به عبارت دیگر ایجاد یک پیشاهنگ واحد است. در این راه، وحدت بر سر یک تحلیل اصولی از گذشته جنبش، وحدت بر سر یک استراتژی و تاکتیک و بالاخره بر سر نقطه‌نظرهای فرعی‌تر ایدئولوژیک ضروری است. چنین وحدتی، فقط در یک پروسه پراتیک تحقق می‌یابد نه بر سر میزهای مذاکره. معذک تبادل‌نظر در سطح وسیع، مغایرتی با این حرکت ندارد. این نوشته خود چنین کوششی را در خود دارد. وحدت در سطح جنبش رهایی‌بخش، امری نیست که تدارک آن مستلزم وصول به مرحله نهایی وحدت در جنبش کارگری باشد. معذک بدون پیشرفت در وحدت جنبش کارگری نمی‌توان از حدود معینی در این وحدت عام جلوتر رفت و یا شاید گفته شود که اگر قرار است که چنین وحدت عامی دربرگیرنده نیروهای وابسته به طبقه کارگر، نیروهایی که در زیر علم ایدئولوژیک این طبقه در راه حاکمیت نهایی آن گام برمی‌دارند، باشد، بدون پیشرفت در وحدت خاص نمی‌توان به وحدت عام جامعه عمل پوشانید.

مسئله‌ای که در پایان این بحث قابل اشاره است، نقش روشنفکران و بطور کلی عناصر خرده‌بورژوازی در جنبش طبقه کارگر است. این نقش، نه نقشی مترقی و نه غیرعادی در چنین جنبشی است. موقعیت جامعه استثمارزده<sup>3</sup> ادامه این نقش را ایجاد می‌کند. روشنفکران طی چند دهه، در شرایط سهل و دشوار در زیر لوای طبقه کارگر مبارزه کرده‌اند. این پدیده را باید به عنوان یک ویژگی جنبش کارگری در جامعه ما (و در اغلب جامعه‌های استثمارزده) به رسمیت شناخت و آن را نباید پنهان ساخت

<sup>3</sup> به نظر می‌رسد «استعمارزده» درست می‌باشد. (توضیح ویراستار)

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی



ویا انکار کرد. فقط ضروری است به ضعف‌ها و نارسایی‌هایی که می‌تواند از این جنبش فعال و وسیع برخیزد، توجه و هوشیاری داشته باشیم. اینک پس از چند دهه که از ظهور طبقه کارگر در وطن ما می‌گذرد، به میزان چشمگیری این نارسایی‌ها که به صورت گرایش‌های خرده‌بورژوازی (اپورتونیسیم) در جنبش کارگری ظاهر می‌شود، شناخته شده و با مبارزه فعال قابل پیگیری است. معذک جدایی بین نسل‌های مبارز، نداشتن یک تحلیل علمی از گذشته، می‌تواند موجب تکرار این نارسایی شود. از این واقعیت مهم نباید غفلت کنیم که بین پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر از جانب روشنفکران تا دریافت تربیت ایدئولوژیک این عناصر، فاصله زیادی وجود دارد که فقط در یک پروسه مبارزاتی طولانی قابل پذیرش است.

## موقعیت دهقانان

در فصل گذشته، به پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی که در دهه گذشته در روستاهای ایران به ظهور رسیده اشاراتی کردیم. این پدیده در تقسیم‌بندی جمعیت روستایی، اثر گذاشته و حاصل کلی آن از هم‌گسختگی بیشتر دهقانان از صورت یک طبقه و تبدیل [شدن] به قشرهایی که در زیربنای اقتصادی، وحدت خود را از دست داده‌اند، بوده است. خرده‌مالکان که خود به درجات مختلف تقسیم می‌شوند، پرجمعیت‌ترین قشر دهقانان اند. دهقانان بی‌زمین، محروم‌تر از آنها و در عین حال کم‌جمعیت‌ترند، و بالاخره عشایر کوچ‌نشین که اگر بتوانیم آنها را زیر نام کلی دهقانان طبقه بندی کنیم، قشر دیگر و محروم‌ترین و کوچک‌ترین قشر به حساب می‌آیند. خرده‌مالکان از طریق زمینی که دارند بر خورده‌های چندجانبه‌ای با بورژوازی کمپرادور و رژیم پیدا می‌کنند. در حالی که دهقانان بی‌زمین، کمتر با فشارهای اقتصادی رژیم و بورژوازی روبرو می‌شوند. آنها همانند کارگران، نیروی بازوی خود را در ازای بهای نازلی می‌فروشند و به‌مراتب بدتر از کارگران در هیچ‌کجا به حساب نمی‌آیند. از حدود دو سه میلیون خانوار روستایی، نزدیک به یک میلیون را همین دهقانان بی‌زمین و محروم تشکیل می‌دهند.

عشایر کوچ‌نشین که معاش عمده آنها از طریق دامداری تامین می‌شود، طی دو دهه گذشته به‌سرعت روبه تحلیل رفتن گذاشته‌اند. در حالی که اسکان دادن اجباری دامداران نتایج ناپایدار و نارسایی طی چند دهه داد، ضرورت‌های اقتصادی در دو دهه گذشته اثرات چشمگیری در ساکن شدن و پرداختن به کشاورزی این قشر به‌جا گذاشت. در هر کجا شرایط مساعدی برای پرداختن به کشاورزی به‌وجود آمد (مثل دشت گرگان و این اواخر مغان) سنت‌های فرهنگی عشایر مانعی برای تخته قاپو شدن عشایر به‌شمار نرفت و هرکجا زور و سرنیزه عشایر را وادار به مهاجرت و یا اسکان یافتن ساخت، به‌زودی با شل شدن یوغ و کاهش فشار، عشایر زندگی گذشته را از سر گرفتند. سیر طبیعی تبدیل زندگی شبانی به زندگی کشاورزی در اغلب مناطق عشایری مثل کردستان، فارس و لرستان ادامه داشته است. رفرم ارضی از دو جهت روی عشایر اثر گذاشت. اول، با سقوط خان فئودال که با داشتن ریاست ایل چندین پارچه روستا و هزاران رعیت را استثمار می‌کرد سازمان ایل به میزان زیادی درهم ریخته شد. دوم، رشد اقتصادی و تقسیم ارضی، نابودی سیستم شبانی را تسریع کرد. معذک محدودیت مراتع، که زیر عنوان ملی شدن مراتع آزادی عمل کوچ‌نشینان را محدود کرده است، فشار مستقیم اقتصادی برای ترک زندگی شبانی را تسریع کرده و به مشاغل شهری یا کشاورزی روی آورده‌اند. عده‌ای از آنها نیز خیل روبه افزایش

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

زاغهنشینان را تقویت کرده‌اند. در هم‌ریختگی سازمان ایل، باعث شده که در سال‌های خشکسالی و در برابر ممنوعیت استفاده از مراتع، دام‌ها در ارقام بسیار بزرگ نابود شده و عشایر برخلاف سنن دیرینه خود نتوانند در برابر رژیم و در منطقه زندگی خود دست به شورش‌هایی بزنند که هدف‌های اقتصادی-سیاسی را توأماً در خود داشت.

## موقعیت فرهنگی و سیاسی دهقانان

اگرچه ما از پروسه‌های اقتصادی روستا در سال‌های اخیر اطلاع قابل توجهی داریم، متأسفانه از اثر این پروسه‌ها و تضادهای ناشی از آنها بر روحیه و حالات قشرهای مورد بحث یک اطلاع زنده نداریم. تردیدی نیست که دهقانان خرده‌مالک از فشارهایی که تحمل می‌کنند ناراضی‌اند. هنگامی که زمین خصوصی آنها را دولت می‌گیرد تا در شرکت‌های سهامی آنان را سهام سازد، آنها احساس می‌کنند که سرشان کلاه رفته و رفرم ارضی که به صورت این قطعه زمین آنها را در بیم‌و امید قرار داده بود، اینک در نظرشان پوچ از آب درمی‌آید. هنگامی که روستاییان زیر سد دز ناچار می‌شوند زمین‌های خود را به شرکت‌های بزرگ کشت و صنعت واگذار کنند، بی‌شک از این اجبار به شدت ناراضی می‌شوند. در برابر مشکلات، اجحافات و فشارهای دیگر مسلمان دهقانان متوجه می‌شوند که اصلاحات ارضی سرابی بیش نبوده، و جز اندکی از خرده‌مالکان مرفه، دیگران از این نم‌کلاهی به دست نیآورده‌اند. فقر ادامه یافته، حال آن‌که رفرم و نتایج اقتصادی و اجتماعی آن، خواسته‌ها را افزایش داده است. با همه اینها، این نارضایتی در قشرهای وسیع دهقانان به چه صورتی منعکس می‌گردد؟ آیا دهقانانی که سال‌های نخست رفرم با امیدواری ابهام‌انگیزی به آینده می‌نگریستند اینک در برابر این ناکامی‌ها به خشم آمده‌اند؟ حذف فنوئال از صحنه و پیچیده شدن سیستم استنمار در نسلی که به «رعیتی کردن» عادت کرده بود و بی آن‌که خود به جنبش درآید، سایه ارباب از سرش برچیده شد، یک نوع رضایت و امیدواری به وجود آورده بود. این رعیت می‌دید که زمین و آب، مهم‌ترین تولید، را در دست دارد و بنابراین راه را برای رفاه خانواده‌اش گشوده می‌دید. مشکلات و فشارهای سال‌های اخیر، این رعیت را از خواب و خیال به عالم واقعیت کشانده‌است، ولی ما نمی‌دانیم این فرهنگ عقب‌مانده دهقانی که مالکیت قطعه زمین بر تنگ‌نظری خرده‌بورژوازی آن نیز افزوده است، چگونه عکس‌العملی را در دهقانان به‌ظهور می‌رساند. برای درک این مسأله، برای برآورد واقعی روحیه و زمینه‌های اجتماعی دهقانان می‌بایست با این طبقه تماس زنده و مستقیم داشته‌باشیم که متأسفانه برای نویسنده این سطور چنین تماسی امکان‌پذیر نبوده‌است.

همچنین در مورد دهقانان خوش‌نشین، این اصل کلی قابل یادآوری است که فقر و محرومیت این قشر نمی‌تواند به معنی آمادگی بیشتر آنها نسبت به خرده‌مالکان باشد. در حالی که تحت شرایط انقلابی، این قشر ذخیره‌ای عظیم از روحیه انقلابی دارد. در فقدان چنین شرایطی، همانند بخش‌های مهمی از طبقه کارگر، این قشر در حال خمود و تسلیم و ناآگاهی و خیم به‌سر می‌برد. در اینجا نیز باید این قشر را که بخش مهمی از آنان بین شهر و روستا در حال کوچ است، قشری که این امتیاز را دارد که در جریان رویدادهای اجتماعی و سیاسی شهر، بیشتر قرار بگیرد، از نزدیک شناخت و روحیه آن را تخمین زد.

در مورد عشایر، مهم‌ترین مسأله در حال حاضر، در هم‌ریختگی سازمان ایل است. روحیه نظامی عشایر به میزان زیادی متکی به سازمان ایل، نقش اقتصادی و سیاسی خان و تدارکات نظامی او بود. در

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

شرایط فعلی، چه چیز می‌تواند جانشین این سازمان متمرکز کهن گردد؟ در حالی که عشایر از روحیه عصیان‌گر و ظرفیت نظامی خودانگیزته‌ای برخوردارند، به‌کار گرفتن این استعداد برای نیروهای شهری امر بسیار پیچیده‌ای است!

آخرین مطلبی که در مورد دهقانان لازم به یادآوری است، توجه به نسل جوانی است که در سال‌های اخیر در روستا رشد کرده است. نسلی که سلطه خردکننده و بازدارنده ارباب و مياشر او را لمس نکرده‌اند و بندگی رعیت در برابر ارباب، سد عبورناپذیری بین او و دنیای شهر ایجاد نکرده است. این نسل، هیچ قانون ازلی و ابدی را در توصیه محرومیت‌های خود نمی‌شناسد. رژیم نیز او را به عنوان افراد دیگر می‌شناسد و وسایل [ارتباط] جمعی و رابطه دائمی با شهر چشم و گوشش را باز می‌کند. گسترش آموزش، حتی در همان مقیاس ناچیز سپاهیان دانش، در رشد فکری این نسل اثر می‌گذارد. این نسل می‌تواند نسبت به نارسایی‌های اقتصادی و محرومیت‌های روستا عکس‌العمل‌هایی جز عکس‌العمل نسل قبل از خود، آشکار سازد. جنبش ترقی‌خواهانه باید با دقت متوجه حالات و روحیه این نسل در آینده نزدیک باشد.

### موقعیت خرده‌بورژوازی

خرده بورژوازی، این قشر بزرگ و متنوع، را که اکثریت جمعیت شهرنشین ایران را تشکیل می‌دهد، براساس ضوابط چندی می‌توان تقسیم کرد. براساس سهمی که خرده‌بورژوازی از تولید می‌برد، به سه قشر قابل تقسیم است. این سه قشر، زمینه عکس‌العمل‌های متفاوتی نسبت به نظام حاکم و انقلاب به‌شمار می‌روند. قشرهای مرفه که تقریباً استثمار نمی‌شوند ولی تحت ستم رژیم و امپریالیسم قرار دارند کمتر از همه آماده حرکت ترقی‌خواهانه‌اند. قشرهای میانی که در برابر کاری که انجام می‌دهند، حاصل کار را به‌دست نمی‌آورند، هم استثمار می‌شوند و هم ستم رژیم را تحمل می‌کنند و بالاخره قشرهای محروم که در برخی موارد حتی بیش از طبقه کارگر استثمار می‌شوند، از فرهنگ خرده‌بورژوازی پیروی کرده و فاقد خصلت انقلابی طبقه کارگرند. اینها بیش از دیگر قشرهای خرده‌بورژوازی برای یک جنبش اعتراضی استعداد دارند.

تقسیم‌بندی دیگر قشرهای خرده‌بورژوازی که از جنبه دیگری ما را با این قشرها آشنا می‌سازد، براساس رابطه اقتصادی و اجتماعی آنها با سیستم تولیدی حاکم قرار دارد. کدام قشرها هستند که با رشد این سیستم به رشد اقتصادی می‌رسند و کدام قشرها با رشد آن زوال می‌یابند؟ با توجه به وسعت بوروکراسی و قشرهای غیرتولیدکننده و تولیدکنندگان غیرمستقیم در سیستم فعلی، دسته‌ای از قشرهای خرده‌بورژوازی در حال رشدند و با توجه به خصلت سرمایه‌داری و رشد روزافزون سرمایه‌های بزرگ صنعتی، تجاری و مالی، قشرهایی از خرده‌بورژوازی در زیر فشار اقتصادی سیستم در حال متلاشی شدن و ذوب شدنند. وسعت سیستم بوروکراسی موجب رشد قشر کارمندان (که بخشی از آنها کارمندان زائد و غیرتولیدی و بخشی تولیدکنندگان غیرمستقیم‌اند) می‌شود. رشد نیروهای نظامی و سازمان‌های پلیسی موجب افزایش کمی این بخش زائد و غیرمولد خرده‌بورژوازی می‌گردد. رشد بورژوازی کمپرادور موجب گسترش کارمندان بنگاه‌های خصوصی و فروشندگان سیستم بزرگ توزیع می‌گردد. همچنین نیاز عمومی سیستم به آموزش بیشتر و افزایش سطح زندگی در قشرهای شهری و روستایی موجب گسترش

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

سازمان آموزشی از کادر تعلیماتی و محصلین از ابتدایی تا عالی می‌شود. نه تنها بنا بر نیاز صنایع و بنگاه‌های بازرگانی باید تعلیمات ابتدایی و عالی (برای کارگران صنعتی و کارمندان جزء بنگاه‌ها و مهندسی و بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها) به میزان چشمگیری رشد کند، بلکه تورم قشرهای خرده‌بورژوازی که ناشی از سیستم وابستگی اقتصادی و درآمد گزاف ارزی از طریق صدور نفت و مواد مشابه آن است، موجب گسترش نامتناسب و سریع محصلین و دانشجویان و معلمین می‌شند. بنابراین می‌بینیم که با رشد سیستم سرمایه‌داری وابسته، قشرهای یاد شده خرده‌بورژوازی رشد می‌کنند. رشد این سیستم و شکوفایی آن در آغاز موجب افزایش سطح زندگی این قشرها می‌شود. همچنان که در مورد کارگران، شکوفایی سیستم می‌تواند تضادها را تخفیف دهد. لکن همین رشد سیستم موجب تشدید بالقوه (پتانسیل) تضادهای درونی سیستم شده و بحران‌های اقتصادی به‌زودی در سیستم آشکار می‌گردد. این بحران که ناشی از نارسایی‌های سیستم است، موجب بالفعل شدن تضادها شده و نارضایی روزافزون قشرهای در حال رشد خرده‌بورژوازی و کارگران را به بار می‌آورد.

اما در مورد قشرهای زوال‌یابنده خرده‌بورژوازی باید گفت رشد سرمایه‌های داخلی و هجوم سرمایه‌های خارجی، عرصه را بر سرمایه‌های کوچک و سیستم قدیمی تولید کارگاهی و پیشه‌وری و سیستم کهنه توزیع، یعنی سرمایه‌های کوچک و کسبه، تنگ می‌کند. این قشرها، که مورد هجوم سیل خردکننده سرمایه‌های بزرگ و سیستم صنعتی قرار گرفته‌اند، در برابر هجوم از پای درمی‌آیند و در این حمله عده‌ای به مناطق دور از خطر پناهنده می‌شوند. حرفه‌هایی که محکوم به ورشکستگی است ترک می‌شود و افراد صنف به قشرهای در حال رشد خرده‌بورژوازی، طبقه کارگر و حرفه‌هایی که هنوز مورد تهاجم قرار نگرفته روی می‌آورند. لکن این تهاجم قطع‌نشده است. هر روز ما شاهد ورشکستگی و زوال اصنافی از پیشه‌وران و کسبه هستیم. تهاجم برنامه‌های اقتصادی و حرکات عمده درجهتی است که نابودی این قشرها را تسهیل می‌کند. با کوچکتر شدن سرمایه‌های کوچک و بزرگتر شدن سرمایه‌های بزرگ، واسطه‌های توزیع (درشکه‌داران و گاری‌داران در برابر سیستم حمل‌ونقل موتوری، اتوبوس‌داران و کامیون‌داران کوچک در برابر شرکت‌های بزرگ حمل‌ونقل) مجبور به عقب‌نشینی و زوال نهایی هستند. البته این پروسه‌ای نیست که در مدت چند سال به نابودی این قشرها منجر شود لکن فشار دائمی روی این قشرها آن قدر محسوس و آشکار است که نمی‌توان اهمیت آن را منکر شد. همچنین از جمله قشرهای زیرفشار سیستم، روحانیت است که هم از نظر فرهنگی و هم از نظر اقتصادی، زیرفشار و در حال عقب‌نشینی است. با از دست رفتن فنودالیسم، روحانیت هم از جنبه پرداخت‌ها و حمایت‌های فنودالی ضعیف شد و بعد، از طریق از دست دادن اوقاف روستایی و کانالیزه شدن بورژوازی ملی نیز منابعی از تکیه‌گاه اقتصادی روحانیت کاست. امروز با انحلال سرمایه‌های کوچک و زوال قشرهای پیشه‌ور و کاسب‌کار، سرچشمه اقتصادی وسیعی از روحانیت بازپس گرفته می‌شود. اهمیت زوال این قشرها برای روحانیت، بیش از جنبه اقتصادی آن، در این واقعیت نهفته است که مذهب نقش مهمی در تکوین فرهنگ این قشرها دارد. با تضعیف این قشرها، موقعیت اقتصادی و اجتماعی روحانیت به‌طور جدی تهدید می‌شود و زمینه‌های تسلط رژیم بر روحانیت فراهم می‌گردد.

نتیجه از دست دادن منابع مستقل اقتصادی برای روحانیت، به از دست دادن حقوق سیاسی این قشر، به مثابه یک قطب اجتماعی و سیاسی در برابر رژیم می‌انجامد. به موازات تضعیف قشر کاسب، پیشه‌ور و بورژوازی کوچک، رژیم تهاجم رسمی خود را برای در دست گرفتن موقوفه‌های غیراراضی آغاز کرده، هر روز قدم تازه‌ای در کنترل سازمان مذهبی برمی‌دارد. بقاع و اماکن مقدس از تولید

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

اشخاص، خارج شده، مانند دواير دولتي زير اداره رژيم قرار مي‌گيرند. براي مساجد و تکايا، امور زيارت و حج، متصدياني از جانب دولت انتصاب مي‌شوند و براي روحانيت راهي نمي‌ماند جز آن‌که همچون ديگر حقوق‌بگيران دولتي، اساساً متكي به درآمدهاي مستقيم و غيرمستقيم دولتي شود. پس اگر مي‌بينيم که قشر عالي، صرف‌نظر از منشأ وابستگي ملي يا غيرملي آن، از اوضاع فعلي ناراضي است و در چهره ديکتاتوري رژيم، چهره دشمن خود را مي‌بيند نبايد تعجبي بکنيم. طبيعي است در برابر يك موج وسيع انقلابي، بخش اعظم رهبري روحاني که ماهيت ارتجاعي دارد، درمقابل انقلاب، با رژيم متحد مي‌شود. فقط آنها که نماينده بورژوازي ملي و خرده‌بورژوازي هستند، خود را با يك انقلاب بورژوا-دموکراتيک (ونه دموکراتيک توده‌اي) همراه سازند.

قشرهاي زوال‌يافته، که مقدم بر همه آنها بورژوازي ملي، خرده‌بورژوازي و روحانيت بخش مهمي از آنها به حساب مي‌آيند، با رشد بورژوازي کمپرادور و استقرار سيستم سرمايه‌داري وابسته، فشار اقتصادي شدیدی را که توام با فشار سياسي است، تحمل مي‌کنند. براي اين‌که اين قشرها به طور جدي خطر را لمس کنند لازم نيست سيستم داخلي دچار بحران‌هاي دوره‌اي خود شود. استقرار، رشد و شکوفايي اين سيستم به معني آغاز زوال و تشديد و تشريع اين پروسه است. به اين ترتيب در شرايطي که اين قشرها دارند موقعيت اقتصادي خود را از دست مي‌دهند، صدای اعتراض خود را برضد رژيم و مجموع سيستم بلند مي‌کنند. بورژوازي ملي که در دو دهه قبل چنين فشاري را تحمل کرد، آخرين اعتراض جدي خود را در پروسه جبهه ملي دوم به گوش‌ها رساند و از آن پس نقش فعال و تسلط خود را از دست داد. در دهه گذشته تا به امروز، نوبت به روحانيت و ديگر قشرهاي زير فشار خرده‌بورژوازي رسیده است. اين اعتراض‌ها، همراه با گرايش تند قشر روشنفکر برضد رژيم توأم شده، چهره اصلي جنبش فعلي را تشکيل مي‌دهد، جنبشي که هنوز به نيروي زحمتکشان، يعني کارگران و دهقانان و قشرهايي که در پيرامون آنها قرار دارد، دست نيافته است.

پيش از آن‌که به بررسي مختصر خصوصيات فرهنگي، سياسي خرده‌بورژوازي بپردازيم، لازم است به ترکيب کمي اين قشرها توجه کنيم. مجموعه مشاغل و حرفه‌هايي که در زير عنوان خرده‌بورژوازي جمع‌بندي مي‌شود نزديک به 25% از کل جمعيت شاغل را دربرمي‌گيرد (در مورد دهقانان به جاي نفر، هر خانوار را يك واحد حساب کرده‌ايم و آن را بيش از 42% برآورد کرده ايم) علاوه بر اين نزديک به 15% از افراد بيش از دوازده سال در مدارس متوسط و مدارس عالي به تحصيل مشغول هستند که اين عده نيز به رقم 25% اضافه مي‌شود (قابل توجه است که دانشجويان داخل کشور در طول يك دهه، از بيست و چند هزار تن به بيش از يكصد هزار تن افزايش يافته‌اند). تقسيم حرفه‌اي مورد بحث به شرح زير است:

(آمار تقريبي است) کارمندان و حقوق‌بگيران دولتي (غير از کارگران موسسات دولتي) حدود 700 هزار تن، کارفرمايان کارگاه‌ها و پيشه‌وران مستقل در شهرها و قصبات 150 هزار، فروشندگان و دکان‌داران (اعم از صاحبان دکان‌ها و حقوق‌بگيران رشته‌هاي فروش و افراد مستقل) 500 هزار نفر، کارمندان و حقوق‌بگيران موسسات خصوصي تجاري و توليدي 300 هزار نفر، مشاغل آزاد مثل پزشکان، مهندسين مستقل، وکلا، نويسندگان، هنرمندان، دلالان و مشاوران مستقل 50 هزار نفر، روحانيان و طلاب علوم ديني 70 هزار نفر، دانشجويان مدارس عالي (فوق ديپلم) در داخل و خارج کشور نزديک به 140 هزار نفر، محصلين دوره دوم متوسطه بيش از 500 هزار نفر. چنين است سيمای اقتصادي و اجتماعي

گروه گردآوری، تدوين و نشر آثار بيژن جزني

اردوی وسیع و پراکنده خردهبورژوازی که نقش انکارناپذیری در پروسه‌های اجتماعی و سیاسی وطن ما داشته و خواهد داشت.

### فرهنگ خردهبورژوازی و زمینه سیاسی خودانگیخته در قشرهای مختلف آن

اختلاف خاصی در قشرهای مختلف خردهبورژوازی در رابطه با مالکیت وسایل تولید، نقش در سازمان کار و سهم بردن از تولید جامعه، موجب دگرگونی وسیع فرهنگی در این قشرها می‌شود. برخی از آنها علیرغم قرارگرفتن در زیر عنوان خردهبورژوازی، بی‌اندازه به کارگران و دهقانان نزدیکند و برخی دیگر از بورژوازی غیرقابل تشخیصند. برای نمونه یک پزشک پردرآمد را که ماهانه تا 30 هزار تومان از طریق طبابت و عمل جراحی درآمد خالص دارد [نمی‌توان] با فروشندگان دوره‌گرد که همه سرمایه آنها حتی در این سال‌های تورم کمتر از چند تومان و روزانه کمتر از یک کارگر ساده درآمد دارند، مقایسه کنیم. معذک برخی خصلت‌ها که مستقیماً ناشی از دوگانگی رابطه این قشرها با روابط تولیدی می‌شود، تقریباً در همه قشرها قابل تشخیص است. تفرد و نموده‌های مختلف آن، تنگ‌نظری و لیبرالیسمی که از این تفرد ناشی می‌شود، واپس‌نگری که به‌صورت ایده‌آلیسم فلسفی و هنری و موهوم‌پرستی مذهبی در قشرهای مختلف دیده می‌شود، زود خوش‌آمدن و تحرک در عکس‌العمل (خردهبورژوازی همیشه زودتر از زحمتکشان حرکت می‌کند) عدم پایداری و خستگی نسبی و ناشکیبایی و فقدان فداکاری در سطح عالی آن. بدیهی است این خصلت‌ها در قشرهای مختلف مرفه، میانه‌حال و محروم) نسبت‌های مختلفی دارد و جنبه‌های مثبت و منفی به نسبت‌های متفاوتی در فرهنگ این قشرها ترکیب شده است. معذک همه قشرهای خردهبورژوازی، واجد کم و بیش این خصلت‌ها هستند.

از جنبه دیگر، قشرهای زوال‌یابنده در حالی که حالت بالفعل‌تری در اعتراض دارند و آینده تاریک آنها در جنبش سیاسی زحمتکشان منعکس می‌گردد و در حالت خودانگیخته خود، زمینه ای از خشم نومیدانه دارند. این قشرها در حالی که برای نجات خود از سقوط اعتراض می‌کنند، به این شعار نزد طبقه کارگر که «مرگ به از این زندگی است» دست نمی‌یابند. گرایش‌های واپس‌نگرانه نویسندگانی چون آل‌احمد، بازتابی از زوال بورژوازی ملی و قشرهای زوال‌یابنده خردهبورژوازی را در خود دارد. این تمایلات خودانگیخته چنانچه به حال خود گذاشته شود و یا بدتر، از آن دنباله‌روی شود، جنبش انقلابی را به انحراف و سقوط خواهد کشاند. وظیفه نیروهای پیشرو، چه در جناح کارگری و چه در جناح غیرکارگری، این است که بر این تمایلات غلبه کرده، با جهان‌بینی مترقی که در جهت تکامل جامعه است، از امواج اعتراضی این قشرها در راه گسترش جنبش و بسیج نیروهای توده‌ای بهره گیرند.

روشنفکران به مثابه یک قشر اجتماعی، گرچه می‌توانند از قشرها و طبقات مختلف برخاسته باشند، خود خردهبورژوا به شمار می‌روند. دانشجو یا معلمی که از خانواده دهقانی یا کارگری بیرون آمده خود خردهبورژوا به شمار می‌رود. روشنفکر در تعریف عمومی خود فردی است با توشه‌ای از آموزش (سرمایه‌ای که به صورت آموزش متراکم شده است) به کار فکری می‌پردازد و از راه این کار زندگی می‌کند. میزان این آموزش و نحوه آن در هر جامعه، می‌تواند متفاوت باشد و در یک جامعه نیز در مراحل مختلف، متفاوت است. در ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، هرکس که تحصیلات مقدماتی را گذرانده و یا مشغول گذراندن تحصیلات مذهبی بود (طلاب) روشنفکر محسوب می‌شد. امروز حداقل پایان تحصیلات متوسطه این مرز را تعیین می‌کند، حال آن که در یک کشور صنعتی پیشرفته، این حداقل برای اطلاق روشنفکر بر فرد کافی نیست. به این ترتیب، تعریف اقتصادی روشنفکر در همین ذخیره آموزش و کار فکری خلاصه می‌شود. حال آن که تعریف اجتماعی و روان‌شناسی آن فقط حرفه‌هایی را دربرمی‌گیرد

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

که برخوردی فعال و ترقی‌خواهانه را با مسایل اجتماعی ایجاب می‌کند. با این تعریف فقط کسانی روشنفکر به حساب می‌آیند که مستقیماً در شکل دادن به افکار جامعه شرکت داشته و زندگی و حرفه آنها برخورد با فرهنگ جامعه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به این مفهوم، روشنفکر در جامعه ما شامل دانشجویان، معلمین (از مرحله ابتدایی تا عالی)، نویسندگان، هنرمندان و بخش‌هایی از روحانیت (تحصیل‌کردگان این قشر) می‌شود و شاید برای تکمیل این فهرست، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها را که از طریق کار خود زندگی خود را تأمین می‌کنند، باید بر آن افزود. می‌بینیم که حتی در همین قشر که با ضابطه دقیق‌تر از قشر وسیع «روشنفکر» جدا شده، باز وحدت فرهنگی کامل نیست. مثلاً روحانیت با دانشجویان و معلمین، اختلاف فرهنگی نمایانی دارد. با همه اینها، نقشی که این قشرها در پروسه‌های اجتماعی و سیاسی بازی می‌کنند، مشابهت زیادی دارد.

روشنفکران از این حیث که با مسائل اجتماعی، برخورد دائمی دارند و از این لحاظ که آموزش تئوریک، اساس تشخیص آنهاست و این موجب آگاهی نسبی آنها می‌گردد، همواره نقش مهمی در تحولات اجتماعی و سیاسی به عهده داشته‌اند. این نقش در حالی که در زمینه فرهنگی این قشر شکل می‌گیرد، از لحاظ محتوای ایدئولوژیک، گرایش‌های مختلف و گاه متضادی را به خود می‌گیرد. جریانی از این قشر، مدافع ایدئولوژی حاکم می‌شود و بخش عمده‌ای از آنها نقش ترقی‌خواهانه خود را در برابر سیستم حاکم بازی می‌کند. این نیروی اپوزیسیون، طی چند دهه گذشته به دو جناح عمده بورژوازی ملی و طبقه کارگر تقسیم شده است. به این ترتیب، در حالی که روشنفکران ایدئولوژی بورژوازی ملی و طبقه کارگر را می‌پذیرند، رنگ فرهنگی خود را در هر دو جناح حفظ می‌کنند. خصلت‌های منفی خرده‌بورژوازی در فرهنگ روشنفکران به صورت تفرد، نوسان و تزلزل، لیبرالیسم و گرایش‌های ایده‌آلیستی در تفکر و هنر دیده می‌شود. اصلاح خصلت‌های فرهنگی روشنفکران در جنبش طبقه کارگر و پذیرفتن فرهنگ این طبقه، مستلزم کار متوالی و طولانی این عناصر در این جنبش است. آموزش تئوریک ریشه‌ای در زمینه‌ای از کار مبارزه جدی، که شرایط اجتماعی و زندگی روشنفکران را دگرگون می‌سازد، ثمربخش است. معذک، هدف چنین تربیتی، از بین بردن کلیه خصلت‌های فرهنگی عنصر روشنفکر نیست. به عبارت دیگر، روشنفکر طبقه کارگر، همواره روشنفکر باقی خواهد ماند ولی خصلت‌های منفی قشر خود را که با فرهنگ و ایدئولوژی طبقه کارگر تضاد دارد، از دست خواهد داد.

#### **موقعیت سیاسی خرده‌بورژوازی**

عمده بودن دیکتاتوری رژیم در شرایط فعلی باعث شده که در این مرحله از جنبش‌های بخش، مبارزه ضددیکتاتوری جنبه غالب این جنبش باشد. در شرایطی که زحمتکشان، امکان حرکت جمعی ضعیفی داشته و از رشد سیاسی بازمانده‌اند، قشرهای خرده‌بورژوازی به نسبت خصلت طبقاتی خود امکان بیشتری برای رشد سیاسی از خود نشان می‌دهند. این پدیده به صورت آمادگی بیشتر این قشرها و عقب‌ماندگی کارگران و دیگر زحمتکشان ظاهر می‌شود. انگیزه این حرکت خرده‌بورژوازی و اعتراض آن برضد رژیم به دو گونه است.

اول- آگاهی قشرهای روشنفکر که بر شرایط مادی زندگی آنها اضافه شده، جنبش چشمگیر آنها را ظاهر می‌سازد.

دوم- فشار فوق‌العاده اقتصادی به قشرهای روبه‌زوال خرده‌بورژوازی که آنان را به اعتراض و دفاع از موجودیت خود برمی‌انگیزد.

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

به هر حال این دو انگیزه، به هم پیوسته و جنبشی را تشکیل می‌دهد که ترکیب عمده آن از قشرهای خرده‌بورژوازی تشکیل یافته [است]. این جنبش که ماهیت ضد دیکتاتوری و ضدامپریالیستی دارد، ادامه جنبش‌های بخش‌بده و وارث سنن مبارزاتی گذشته است. این جنبش، در بطن خود، دو جریان را پرورش می‌دهد: یکی جنبش انقلابی طبقه کارگر است و دیگری جنبش نیروهای ناسیونالیست یا به طور کلی غیرکارگری که ادامه‌دهنده جنبش بورژوازی ملی شناخته می‌شوند. با تحلیل رفتن بورژوازی ملی و تشدید تضاد روحانیت با رژیم، جناح مترقی روحانی، نقش فعالی در رهبری جناح غیرکارگری جنبش، بازی کرده است. این پدیده به احیای ایدئولوژی مذهبی در میان روشنفکران و عناصر پیشرو و دیگر قشرهای خرده‌بورژوازی کمک کرده است. به عبارت دیگر، در حالی که در دهه‌های گذشته، گرایش‌های تجدطلبانه مذهبی سهم کوچک‌تری در جهان‌بینی نیروهای ملی داشته، در دهه اخیر و در حال حاضر، این گرایش نقش عمده را پیدا کرده است. این پدیده از یک‌سو حاصل فعالیت ضدرژیمی روحانیت بزرگ و از سوی دیگر نتیجه شکست سیاسی بورژوازی ملی و ورشکستگی ایدئولوژیک جبهه ملی در آخرین دوره مبارزه این جبهه است.

علاوه بر روحانیت، جناح دیگری نیز در جنبش غیرکارگری رو به رشد است. این جناح که نماینده قشرهای روشنفکر خرده‌بورژوازی است، کوشش می‌کند با خلق یک ایدئولوژی التقاطی، جنبه ترقی‌خواهانه خود را نمایان ساخته و رهبری جنبش را از روحانیت و بقایای سازمان بورژوازی ملی بگیرد. برای رهبری قشرهای خرده‌بورژوازی، بین این جناح و دیگر جناح‌های ملی رقابت به چشم می‌خورد. در عین حال جناح‌های غیرکارگری مثل همیشه منکر انتساب و وابستگی طبقاتی خود هستند. از روحانیت گرفته تا سازمان‌های رادیکال خرده‌بورژوازی، همه مدعی رهبری ملی یعنی رهبری همه قشرها و طبقات خلق و وابستگی به همه اینها هستند. معذک ما این جریان‌ها را نه بر مبنای ادعا بلکه بر مبنای واقعیت ایدئولوژیک و حرکت آنها ارزیابی می‌کنیم. به هر حال، جریان‌های خرده‌بورژوازی رادیکال با دست‌اندازی به ایدئولوژی طبقه کارگر و عاریه گرفتن برخی از عوامل شناخت اجتماعی و سنن سازماندهی آن، ایدئولوژی مذهبی و ناسیونالیستی را رنگ سوسیالیستی داده و آن را تجدید بنا کرده‌اند. این توجه به جهان‌بینی طبقاتی طبقه کارگر، نشانه ضرورت‌های عینی توجه به گرایش‌های ریشه‌ای زحمتکشان است. اگر این حقیقت مورد قبول روشنفکران آگاه باشد که بدون به میدان آمدن زحمتکشان، خلق پیروز نخواهد شد، پس باید جهان‌بینی طبقاتی و نیازهای اقتصادی زحمتکشان و در مرکز همه آنها طبقه کارگر را مورد توجه قرار داد و آن را در راه کسب رهبری این نیروها به کار گرفت. این ضرورت عینی توجه جریان‌های رادیکال خرده‌بورژوازی به ایدئولوژی طبقه کارگر و در نتیجه تلفیق ناسیونالیسم، مذهب و سوسیالیسم و یا مارکسیسم است.

بخش مهمی از روشنفکران و بخشی از عناصر پیشرو و دیگر قشرهای خرده‌بورژوازی به سوی ایدئولوژی طبقه کارگر گرایش یافته‌اند. در فقدان یک پیشاهنگ واحد و انقلابی طبقه کارگر در کشور ما، این گرایش به صورت جریان‌های مختلف مشخص با درجات مختلفی از خلوص ایدئولوژیک برخوردارند. در این شرایط، این جریان‌ها در معرض گرایش‌های ایدئولوژی‌های غیرکارگری‌اند و این جریان‌ها قدم به قدم و در جریان پراتیک به تئوری و تربیت پرولتاریا دست می‌یابند. عناصر پیشرو طبقه کارگر در این جریان‌ها شرکت کرده و در این تربیت و ارتقا یافتن، نقش مهمی بر عهده دارند.

عمده‌ترین مسائلی که در مقابل این جریان‌ها قرار دارد، پایان دادن به تفرقه خود و دست‌یافتن به نیروهای وسیع زحمتکشان است. و این مهم تنها از طریق وصول به یک برنامه صحیح استراتژیکی و

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی



تاکتیکی، از طریق نشان دادن شایستگی در جریان مبارزه میسر است. در عین حال، اشتباه است اگر این جریان‌ها و به طور کلی جریان‌های وابسته به طبقه کارگر از جلب نیروهای وسیع خرده‌بورژوازی به سوی خود غفلت ورزند. نه تنها به این دلیل که این نیروها بخشی از نیروی خلقند [و] می‌بایست آنان را به تشکل و مبارزه در صفوف جنبش‌رهای بخش در جناح تحت رهبری طبقه کارگر فراخواند بلکه به این دلیل که این نیروها امروز آماده‌ترند و با توسل به مبارزه آنهاست که باید توده‌های زحمتکش را بسیج کرد. باید از بی‌اعتنایی به خواسته‌های این قشر اجتناب ورزید و در عین حال در این کوشش باید از دنباله‌روی ایدئولوژیک و به اصطلاح جلب این عناصر و نیروها به هر قیمت، خودداری کرد. این کوشش مستلزم تجربه‌ایست که می‌بایست ما را از سقوط به چپ و راست حفظ کند. تجربه‌ای که به قیمت گزافی باید فراهم گردد.

## موقعیت بورژوازی ملی و دیگر نیروهای خلق

از آنجا که این بحث آخرین بخش این فصل است، تاکنون بارها به موقعیت بورژوازی ملی پرداخته شده است. امروز بورژوازی ملی از جنبه اقتصادی در سرمایه‌های کوچکی به صورت صنعتی، تجاری و کشاورزی ادامه یافته است. این بقایا در حال حاضر زیر فشار سرمایه‌های بزرگ که خصلت کمپرادوری دارند، قرار دارند و ناگزیر موقعیت خود را بیش از پیش از دست می‌دهند. اما از جنبه اجتماعی و سیاسی، سنن سیاسی بورژوازی ملی با حدود یک قرن مبارزه در قشرهای خرده‌بورژوازی ریشه دوانده است. این سنت‌ها چیزی نیست که با ضعف اقتصادی بورژوازی ملی از جامعه ما رخت بریندد. حتی محفل‌ها و مجامعی که بقایای سیاسی بورژوازی ملی اند هنوز به صورت کمون به حیات خود ادامه می‌دهند. از سوی دیگر بخش کوچکی از روحانیت بزرگ، نماینده سیاسی بورژوازی ملی به شمار می‌رود. نتیجه این است که نباید به این سنن و این بقایا کم بها داد و از آنها غفلت کرد. در جنبش معاصر، جریان‌های پیشرو طبقه کارگر باید از یکجانبه‌بینی نسبت به نیروهای موجود اجتناب کرده، تنها به جریان‌های رادیکال توجه نکنند. در حالی که در حال حاضر جریان‌های وابسته به جنبش مسلحانه متحرک‌ترین این نیروها هستند، جریان‌های دیگر نیروهای چشمگیری را به دنبال داشته و از حیثیت سیاسی در بین قشرهای معینی از خرده‌بورژوازی برخوردارند. از آنجا که وحدت، در این مرحله دارای محتوای انقلابی دموکراتیک نیست و از آنجا که گرایش‌های سوسیالیستی و مارکسیستی جریان‌های رادیکال ملی در این مرحله واجد اهمیت زیادی نیست، باید وحدت و همکاری را با کلیه نیروهای ملی گسترش داد و هر جریانی که برضد دیکتاتوری رژیم و امپریالیسم مبارزه می‌کند، از حمایت و همکاری جریان‌های انقلابی طبقه کارگر برخوردار گردد.

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

آدرس در فیسبوک: <https://www.facebook.com/groups/889724647753847>

## درباره قشرهای مادون پرولتاریا

مهاجرت فراینده دهقانان محروم، از روستا به شهر که با رشد سیستم فعلی آهنگ سریع‌تری پیدا کرده است و خصلت وابستگی اقتصادی و صنعتی که در عین حال هیچگاه امکان جذب این نیروهای محروم مهاجر را در صنایع و بازرگانی و دیگر مشاغل شهری نمی‌دهد، به تدریج در شهرها و پیرامون آنها قشرهایی بسیار محروم به وجود می‌آورد که چون حلقه‌ای سیستم سرمایه‌داری وابسته را در میان می‌گیرد. این نیروی متراکم که فاقد تخصص، سرمایه و آموزش است، با بیکاری دائمی و محرومیت‌های وحشتناکی روبروست. تغذیه و بهداشت در این قشر تنزل می‌یابد، با هیچ بخش جامعه روستایی و شهری قابل مقایسه نیست. این نیرو که ذخیره اردوی کار است به سبب نزول وحشتناک سطح زندگی که از طبقه کارگر به مراتب سطح زندگی‌اش پایین‌تر است، آن را زیر نام «مادون طبقه کارگر» قرار می‌دهد. این قشر محروم، به صورت زاغه‌نشینان و محلات سیاه در شهرهای بزرگ شکل می‌گیرد. کارهای سیاه غیرثابت که لازمه صرف انرژی به نازل‌ترین قیمت است، دورگردی، زباله‌گردی، تغذیه از زائده‌های غذایی محلات مرفه و سربازخانه‌ها، جلوه‌های مختلف زندگانی این قشر است. این قشر چند دهه است که در آمریکای لاتین شکل گرفته، ولی در کشور ما به خصوص طی دهه اخیر رشد کرده است. این قشر نیز از ویژگی‌های سیستم سرمایه‌داری وابسته است و درست درمقابل پدیده مصرف و شکل‌گیری جامعه مصرف‌کننده قرار دارد. این قشر با قشر لمپن پرولتاریا که عناصر بی‌طبقه و منحرف را دربرمی‌گیرد، تفاوت اساسی دارد. در حالی که قاچاقچیان کوچک، دزدان، اوباش حرفه‌ای و فواحش مهم‌ترین جلوه لمپن پرولتاریا هستند، زاغه‌نشینان، دوره‌گردها، کارگران ساده موقتی، جلوه‌های عمده قشر مادون پرولتاریا به شمار می‌روند. این قشر ذخیره چشمگیری برای طبقه کارگر است. محرومیت وحشتناک و احساس این نابرابری در کنار بورژوازی و خرده‌بورژوازی مرفه، گاه در بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، این قشرها را به صورت انفجار درمی‌آورد و باعث شورش‌های خودانگیخته خونین می‌شود. جنبش طبقه کارگر در مرحله بسیج توده‌ای خود می‌تواند این قشرها را به حساب آورد، همچنان که جنبش غیرکارگری نیز چشم به این قشرها می‌دوزد.

## درباره لمپن پرولتاریا

لمپن پرولتاریا به قشرهایی اطلاق می‌شود که در عین محرومیت شدید اقتصادی، فاقد نقش تولیدی هستند و به سبب ناآگاهی و فساد فرهنگ حاکم بر جامعه، خصلت‌های طبقاتی خود را از دست داده اند و به فساد و انحطاط دچار شده‌اند. دزدان، گدایان، قاچاقچیان، فواحش، اوباش، و دیگران نمود عمده این قشر هستند. لمپن پرولتاریا فرهنگ منحطی دارد که با فرهنگ زحمتکشان، فرق اساس دارد. لاابالی‌گری، انگل بودن، بیکارگی، جهل خرافی بودن، خشونت و انحراف جنسی، خصلت‌های عمده فرهنگ این قشر است. این زمینه فرهنگی و اقتصادی باعث می‌شود که ارتجاع از این نیرو برای مقاصد ضدانقلابی خود استفاده کند. درگذشته وطن ما بارها، ارتجاع، لمپن پرولتاریا را برضد خلق و به خصوص طبقه کارگر به کار گرفته است. حمله به اعتصابیون و حمله به تظاهرکنندگان، تحت حمایت پلیس و سرباز و بالاخره برپا داشتن

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

تأسیسات ارتجاعی و حتی توسل به تروریسم ضدانقلابی، روش‌های ضدخلفی این قشر در حمایت از طبقه حاکم است. در تاریخ ایران اولین بار در تظاهرات و تحصن ارتجاعی میدان توپخانه علیه مشروطیت، تجاوز و حمله به رهبران و فعالان مشروطه‌خواه در روزهای پس از کودتای محمدعلی‌شاه، در سال‌های نخست حکومت رضاخان، در تفرقه‌های ضدکارگری سال‌های 24-25، در توطئه نهم اسفند سال 31 و بالاخره مهم‌تر و چشمگیرتر از همه در کودتای 28 مرداد، نقش لمپن پرولتاریا به وضوح به چشم می‌خورد. در این کودتا اوباش، فواحش و دیگر قشرهای لمپن زیر حمایت و رهبری پلیس و ارتش، دست به تظاهرات ضدانقلابی زدند و شعبان بی‌مخ و طیب، سرشناس‌ترین زعمای این قشر بودند. برخی از زعمای این قشر از طریق باج‌گیری، قاچاق و پاداش‌های دولتی به ثروت‌های کلان دست می‌یابند و در جرگه سرمایه‌داران قرار می‌گیرند. محمدکریم ارباب (معروف به محمدطلا)، محمود مسگر، حسن عرب، شعبان بی‌مخ، و طیب که به دست رژیم اعدام شد، از جمله نمونه‌های این افراد هستند. در حالی که زعمای به ثروت‌های بادآورده دست می‌یابند، توده این قشر با محرومیت و حشتناکی دست به گریبان است. در جامعه ما کمیت این قشر بسیار چشمگیر است. شاید بتوان ارقام تقریبی را به شرح زیر آورد: فواحش حرفه ای 10 هزار تن، نیمه حرفه‌ای (یعنی کسانی که بخشی از زندگی خود را از طریق فحشاء تأمین می‌کنند) بین سی تا پنجاه هزار تن، قاچاقچیان حرفه‌ای بیش از پنجاه هزار تن (گسترش مواد مخدر، به خصوص هروئین عده کثیری را به دام قاچاق این ماده انداخته است و از آنجا که این اعتیاد، قشرهای جوان را مورد تهاجم قرار می‌دهد، رژیم عملاً از گسترش این اعتیاد سود می‌برد). اوباش حرفه‌ای و ولگردان که از طریق باج‌گیری، تکدی و مانند آن زندگی می‌کنند، کمیتی بیش از پنجاه هزارتن را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب می‌بینیم که چگونه بخش چشمگیری از نیروی مولد جامعه به صورت انگل و پدیده ضدتکاملی درآمده است.

آنچه قابل توجه است، این است که در قبال رشد این قشر از طریق قاچاق، دزدی و فحشاء، استقرار سیستم سرمایه‌داری وابسته برخی حرفه‌ها را که فرهنگ لمپن پرولتاریا را درون خود گسترش می‌دهد منسوخ و دگرگون کرده است. این به سود پرولتاریا و دیگر زحمتکشان است. برای نمونه می‌توان از خصلت رانندگان و کمک‌رانندگان اتوبوس‌های شهری و تاکسی‌رانان نام برد. شاگرد شوفرها، صنفی بودند که لازمه کار آنها روی اتوبوس‌هایی که به صورت کنتراتی اداره می‌شد، داشتن خصلت‌های لمپنی بود. فحاشی، دریدگی، خسونت که قطعاً همراه خود انواع فساد را داشت، چهره این صنف را تشکیل می‌داد. با تشکیل شرکت واحد و تغییر رابطه تولیدی و اقتصادی این صنف، این ضرورت‌ها از بین رفت و شاگرد شوفرها و شوفرها بیش از گذشته به خصلت‌های کارگری نزدیک شدند. نمونه دیگر سلاخ‌ها، کارگران میدان‌های تره‌بار و مانند آن است که با رشد سیستم بزرگ سرمایه‌داری بیش از پیش عرصه برای رشد خصلت‌های لمپنی در این حرفه‌ها محدود می‌شود.

لمپن پرولتاریا در شرایطی که جنبش انقلابی، توده‌ای می‌شود امکان می‌یابد مانند دیگر قشرهای محروم جامعه در انقلاب نقش مثبتی بازی کند. این قشر در مرحله نبرد توده‌ای می‌تواند به میزان چشمگیری پرولتاریزه شود. معذک پس از انقلاب، اصلاح این بخش مهم از قشرهای محروم جامعه از وظایف اولیه دولت انقلابی است. با تغییر شرایط اقتصادی این قشر زمینه مادی برای ریشه‌کن ساختن فرهنگ لمپن پرولتاریا فراهم خواهد شد. با آگاه‌سازی و آموزش، تجدید تربیت این قشر انجام می‌گیرد. یکی از پدیده‌هایی که در جنبش ترقی‌خواهانه دیده می‌شود، عدم تشخیص دقیق این قشر از دیگر زحمتکشان، در برخی جریان‌های روشنفکری است. این پدیده به صورت گرایش به تقلید از فرهنگ این

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

قشر، به جای آموختن فرهنگ پرولتاریا در افراد روشنفکر دیده می‌شود. برخی روشنفکران با دنباله‌روی از این خصلت‌ها می‌خواهند خود را پرولتریزه نشان بدهند. آنها تبدیل به «لمپن روشنفکر» می‌شوند. عرق‌خوری (نوشیدن مشروبات الکلی به هر میزان و در هر شرایط)، جنده بازی، به کار گرفتن فرهنگ و اصطلاحات فواحش و شوخی‌های لمپن پرولتاریا، انتظار جوانمردی و جسارت و فداکاری داشتن از لمپن پرولتاریا، در شرایط فعلی نمونه‌های این گرایش نادرست است. در حالی که افراد و جریان‌های انقلابی، کینه طبقاتی از این قشرها به دل ندارند، ناگزیرند به خاطر مقاصد انقلابی خود در شرایط لازم با آن به سختی مقابله کنند. این، درست به یک عمل جراحی از اعضای فاسد بدن خود انسان شبیه است. تربیت لمپن پرولتاریا اساساً امریست مربوط به پس از انقلاب.

گروه گردآوری، تدوین و نشر آثار بیژن جزنی

آدرس در فیسبوک: <https://www.facebook.com/groups/889724647753847>